

# بخش اول

## تعاریف و تواریخ

- 0 تعریف حزب
- 0 ماهیت حزب
- 0 حزب در قرآن
- 0 ویژگیهای احزاب سیاسی
- 0 احزاب سیاسی غرب
- 0 تاریخ مختصر احزاب سیاسی در کشورهای عربی \_ اسلامی

# فصل اول

## تعریف حزب<sup>1</sup>

### مشکل تعریف:

تعریف حزب، کار آسانی نیست و مشکلتر از آن، راهیابی به ماهیت آن است، زیرا حزب ثمره دنیای جدید غرب و به عنوان نوعی طرز عمل، جوابگوی احتیاجات دنیای جدید می‌باشد. اصولاً بسیاری از واژه‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی با مشکل تعریف مواجهند و دلیل این مشکل را در ماهیت علوم اجتماعی \_ انسانی باید جست. علوم، به اعتباری به دو گروه قابل تقسیم است؛ علوم طبیعی و فیزیکی» مرتبط است و علمی که با پدیده‌های «انسانی \_ اجتماعی» مرتبط است<sup>2</sup>. گروه اول، شاخه علوم طبیعی را تشکیل می‌دهند و گروه دوم، شاخه علوم اجتماعی را. علوم طبیعی با اجسام و اشیا سر و کار دارند، اما علوم اجتماعی با انسان به عنوان موجودی عاقل که در زندگی خود براساس قوه عاقله می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند و همچنین به عنوان موجودی دارای شهوت که چه بسا عقل را نیز در بند می‌کشد و اندیشه و اراده و عمل او را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، سر و کار دارند، زیرا انسان موجودی مختار و دو بعدی است که مرکب از جسم و روح می‌باشد و گاه متمایل به جهات پست زندگی چون شهوات و نفسانیات است و گاه متمایل به جهات عالیه زندگی؛ یعنی معنویات و عقلیات است. بنابراین دانشمند طبیعی با قوانین ثابت و قابل مشاهده رو به روست که از نظم خاص و قابل کشف علی و معلولی برخوردارند و طبعاً ارائه تعریف از هر شی مورد مطالعه به آسانی صورت می‌پذیرد؛ مثلاً وقتی يك پزشك حاذق به قلب آدمي نظر مي‌افکند، اگر روش مشاهده وي صحيح باشد و ابزار لازم را نیز در دسترس داشته باشد، می‌تواند کارکرد آن، عوامل درونی و بیرونی که موجب اختلال در عملکرد آن می‌شود و راههای پیشگیری این عوامل و بسیاری مطالب دیگر درباره قلب را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد و با این مشاهده جزئی و بسیار دقیق و با استفاده از يك قیاس خفی که همان قانون علیت باشد، به تجربه مهم دست یازد و تجربه خود را به صورت نظریه علمی به دیگران منتقل کند و با ادامه مطالعات خود و استفاده بیشتر از ابزار دقیقتر بر سطح دانش خود درباره این عضو انسانی بیفزاید. بدین ترتیب هر دانشمندی که به تحقیق می‌پردازد، در حقیقت دنباله کار دانشمند قبلی را ادامه می‌دهد، مگر در مواردی که دانشمند پیشین در روش مشاهده اشتباه کرده باشد، لزومی بر تجدید نظر در اساس نظریات و فرضیات او دیده نمی‌شود. در علوم طبیعی هرچه ابزار مشاهده و تحقیق دقیقتر باشد، دانشمند متبع را زودتر به مقصد می‌رساند. اما در علوم انسانی \_ اجتماعی وضع به کلی فرق می‌کند؛ انسان این معجون ماده و معنی تحت ضوابط تجربی و علمی در نمی‌آید و هر چند که ابزار تحقیق دقیق باشد و مشاهده با ثبت تمام جزئیات صورت بگیرد، شناخت او بسیار مشکل است (اگر نگوئیم ناممکن است) و دلیل این مشکل در ماهیت انسان است. او در میان مخلوقات الهی تنها موجود مختار است که در دنیای مادی باید راه خود را پیدا کند و به سرمنزل مقصود نایل شود. اگر شهوت و نفسانیت بر او حاکم شود و عقل خدادادی اسیر چنگال شیطنت و نفسانیت قرار گیرد، به «اسفل السافلین» سقوط می‌کند و اگر شهوت و نفسانیت را در بند کشد و عقل را حاکم حیات مادی خود کند، به «اعلی علیین» صعود می‌نماید و طبیعی است شناخت موجودی که کنه و باطنش نسبت به ظاهر او بسیار متفاوت است از دست هر کس بر نمی‌آید و احتیاج به شناخت بسیار دقیق از کنه ذات او دارد و فقط خدای انسان آفرین او را خوب می‌شناسد و انبیا و اولیا الهی و علمای ربانی هستند که امکان راهیابی به باطن این موجود بسیار دقیق و ظریف را که اشرف مخلوقات الهی است، دارند.

بدین سان علوم اجتماعی که در فرایند تجربه و تحقیق می‌خواهند به نیازها و مسائل انسان پاسخ علمی بدهند، همواره دچار مشکل هستند و دلیل اختلاف نظر بسیار متخصصان علوم انسانی که گاه در حد تناقض می‌باشد، همین مشکل اساسی علوم انسانی \_ اجتماعی است که بیشتر جنبه ظنی دارد و طبعاً به نظرات و علایق و سلاقی و حتی به تربیت محیطی صاحب نظران بستگی دارد و تعریف حزب نیز از این مشکل مبرا نیست. اینکه می‌بینیم یک صاحب نظر تعریفی از حزب ارائه می‌دهد و تعریف دیگران را به بوته نقد می‌گذارد و صاحب نظر دیگر تعریفی دیگر ارائه می‌دهد و سخن دیگران را نمی‌پسندد و به نقد می‌کشد، نباید تعجبی به خود راه داد و نگران شد، این طبیعت علوم اعتباری است. البته اگر مبانی فکری صاحبان این تعاریف و نظریات روشن باشد تحلیل نظرات آنها آسان می‌گردد، چنانچه کسی که مبانی فکری مارکسیستی دارد به کلی از کسی که مبانی سوسیالیستی یا کاپیتالیستی یا... دارد، متفاوت می‌اندیشد. اصولاً ایدئولوژیها هستند که به مکاتب متعدد و رنگارنگ اجتماعی روح می‌بخشند و اگر ایدئولوژی خود مرده باشد، آن مکتب نیز راه علاجی ندارد و ما که صاحب برترین و اصیلترین مکتب فکری و عملی هستیم \_ که همان دین اسلام و مذهب تشیع است \_ هم می‌توانیم نسبت به نظرات این صاحب نظران بهترین نظر را ابراز و اثبات کنیم و هم قدرت داریم که عناصر صحیح آن مکاتب و نظریات را در فرهنگ و تفکر غنی خود بومی نماییم، بدون اینکه در دام التقاط بغلطیم، به شرط اینکه فرهنگ و تفکر ما فرهنگ و تفکر اسلامی باشد؛ کاری که فرهنگ اسلامی در قرون اولیه ظهور اسلام با فلسفه یونانی انجام داد، نمونه‌ای بسیار موفق از جذب و طرد نظریات علمی صاحبان مکاتب بیگانه بود. در مباحث آینده بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

آنچه بیان شد اولین و مهمترین دلیل سختی ارائه تعریف جامع و مانع از حزب بود و به جز آن، مشکلات دیگری در سر راه محقق می‌باشد که اشاره به آنها نیز خالی از لطف نیست.

تحول و تفسیر مفهوم حزب در طول حیات خود و همچنین تلقی متعدد و متفاوت از حزب در کشورهای مختلف جهان از دیگر مشکلات راه محققان است.

گوناگونی و تنوع احزاب در کشورهای مختلف با عقاید و مرامهای متفاوت و بعضاً متناقض، اشکال دیگری است که موجب در حجاب رفتن تعریف حزب می‌باشد. شاید به این دلیل است که منطقین، تعریف دقیق را فقط تعریف ماهوی که به حقیقت شی راجع است، می‌دانستند، زیرا جنس و فصل هر شی ما را به تعریف آن نایل می‌دارد. اما آنچه را بیرون از ماهیت یا حقیقت شی است، فاقد تعریف می‌دانستند و تعاریف ارائه شده پیرامون آنها را تعریف لفظی می‌پنداشتند.

بدین سان طرح تعریفی واحد برای این واژه گسترده سیاسی \_ اجتماعی عملاً امکانپذیر نیست. دشواری تعریف حزب در جامعه ما محسوس‌تر است، زیرا چنانچه گذشت حزب از مقتضیات دنیای جدید و تفکر جدید است و این تفکر در اغلب جوامع غیرغربی نه تنها شناخته شده نیست (تا جامعه با آگاهی نسبت به آن موضع بگیرد که بپذیرد یا طرد کند)، بلکه با صورتی بیمارگونه و حتی کاریکاتورگونه و از خاستگاهی غیر از خاستگاه واقعی آن به این جوامع وارد شده است. بدین دلیل عملاً برای فرهنگ بومی این جوامع بیگانه‌اند و اغلب مردم نسبت به پذیرش یا طرد آن حالتی انفعالی دارند و در هر صورت از حزب و رهبران منورالفکر غریزه آن دلزده شده‌اند.

با وجود این، تعریف حزب هر چه مشکل باشد، گریزی از آن نیست. بدین منظور ما ابتدا به تعریف لغوی حزب می‌پردازیم، سپس تعریف اصطلاحی حزب را روشن می‌نماییم و بعد از بیان ویژگیها و اهداف حزب، تعریف مورد نظر خود را ارائه خواهیم داد.

### تعریف لغوی حزب

حزب به معنای جدید آن (گروههای سیاسی) در زبان انگلیسی معادل واژه «Party» است و لکن خود این واژه در زبان انگلیسی دارای معانی مختلفی است که در زمینه‌های مختلف به کار می‌رود.

فرهنگ و بستر<sup>3</sup> که یکی از فرهنگهای معتبر لغات زبان انگلیسی است در برابر واژه «Party» حدوداً یازده معنی و تعریف ارائه می‌دهد که اولین تعریف آن همان گروههای سیاسی<sup>4</sup> است.

## Party (اسم):

«ریشه لغت: ریشه اصلی این لغت از زبان انگلیسی میانه<sup>5</sup> بوده، سپس وارد زبان فرانسه کهن<sup>6</sup> گردیده و در آخر در زبان لاتین<sup>7</sup> به شکل کنونی درآمده است.

## تعاریف و معانی:

الف) گروهی از مردم که به منظور تعیین و تثبیت یا پیشبرد و تقویت عقاید و نظرات مخصوص و منحصر به فرد خود یا [تأثیرگذاری بر] قوانین و امور و تصمیمات دولتی [و حکومتی] گردهم می‌آیند و شکل می‌یابند و این نظرات و تصمیمات مورد تصدیق همه اعضای گروه است و از آن جانبداری می‌کنند؛ بویژه یک گروه سیاسی سازمان یافته که درصد آن است تا نامزدهای خود را در مقام و مسند قدرت [دولت/حکومت] برگزیند تا بدین سان سیاستهای دولتی را هدایت و رهبری نماید.

ب) روند و عملکرد سیاسی در شکل گیری و جانبداری از چنین گروههایی [سیاسی] 2- هر گروه و جمعیتی که با یکدیگر فعالیت و کار می‌کنند. الف) گروه، دسته‌ای که برای انجام کاری یا ماموریتی اعزام می‌شوند (مثال: گروه نقشه برداری). ب) گروهی از افراد که به طور مشترک و با همدیگر به انجام کاری یا مسوولیتی می‌پردازند (مثال: گروه تالیف و گردآوری).

ج) جمعی از افراد که برای تفریح و سرگرمی گردهم جمع می‌شوند. 3- مهمانی دسته جمعی، پارٹی 4- فردی که در کاری، طرحی یا فعالیتی شرکت می‌کند، شریک در... 5- هر دو طرف [طرفین] مربوط به یک موضوع، مساله حقوقی، قضایی 6- (مجاوره) یاور، طرف... از کلمه «Party» ترکیبات و اصطلاحات گوناگونی در زمینه‌ها و حوزه‌های کاری مختلف مشتق شده است، مثل: «Partyline»: خط تلفنی که چند مشترک را به تلفن مرکزی وصل می‌کند یا «Partywall»: دیوار مشترک بین دو ملک یا خانه. همچنین در زمینه‌های گروههای سیاسی (حزب) نیز اصطلاحاتی ساخته شده است، همچون: «Party Spirited»: دارای روحیه حزبی و دسته جمعی. «Party Circle» 1- محفل حزبی 2- دایره‌ای که جلوی اسم کاندیداها چاپ می‌شود تا هنگام رای دادن، کسی که موافق با این کاندیدا باشد روی دایره خط بکشد. «Party man»: عضو حزب، عضو دسته پارتیزانی. «Partism»: حزب پرستی، روحیه حزبی.

در فرهنگ لغت آکسفورد<sup>8</sup> نیز واژه «Party» به مفهوم گروه سیاسی این چنین تعریف شده است: «[درمعنای سوم کلمه]...، 3- سازمان و تشکیلات سیاسی با اهداف و خط مشی سیاسی معین و مشخص که به هنگام برگزاری انتخابات از جانب خود کاندیدا معرفی می‌کند.» مولف فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی<sup>9</sup> از مجموع چندین فرهنگ لغت انگلیسی با توجه به کاربردهای آنها در زبان مبدأ، برای واژه «Party» چنین معادل یابی کرده است:

## Party (صفت، اسم):

1- (معنای مهجور) قسمت، بخش 2- دسته، جمعیت متحد، دسته همفکر، دسته پارتیزانی 3- حزب، دسته متشکل، جمعیت سیاسی، دسته بندی 4- عضویت حزبی، طرفداری از جمعیت یا شخصی، پارٹی، جانبداری 5- دسته یا بخشی از گروه بزرگتری، (نظامی) دسته نظامی، مأمور امر خاصی 6- جمعیت، گروه، دسته جانوران، جماعت 7- مهمانی دسته جمعی، پارٹی 8- عضو جمعیت یا حزب، شریک 9-...» در فرهنگهای لغت فارسی نیز برای حزب تعاریفی ارائه شده است که ما به دو فرهنگ معتبر؛ یعنی لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین اشاره می‌نماییم:

در لغت نامه دهخدا چنین آمده است:

حزب: «گروه، دسته، گروه مردم... فوج، فرقه... سلاح، ساز جنگ، رده، وظیفه، نوبت آب، نصیب، پاره از هر چیز، دسته و فرقه سیاسی که در امور اجتماعی نظرهای خاص یک طبقه را تعقیب کند.»<sup>10</sup>

همچنین در تعریف احزاب می نویسد: «جمعی از کفار که متفق شده به حرب رسول الله (ص)، یاران، مددکاران، ملازمان، سپاه یا دوستان نامعین کسی.»

اعلام شرع ناصر دین رسول کز مدد علم اوست نصرت حزب خدا «حافظ»

فرهنگ معین حزب را چنین تعریف کرده است:

«1- گروه و دسته 2- (سیاسی) دسته ای از مردم که دارای مسلک خاصی هستند. 3- هر يك از 120 جز قرآن مجید 4- بهره، حظ، نصیب...» احزاب: جمع حزب. 1- گروهها، فوجها، دسته ها 2- گروههای کافرانی که همگام شده به جنگ پیامبر اسلام (ص) آمده بودند. 3- قوم ثمود و غیر آنان که خدای تعالی ایشان را هلاک کرد. 4- نام سوره سی و سوم از سوره های قرآن. 5- (سیاسی) دسته های سیاسی که هر يك مرام و روش خاصی دارند و در زندگی اجتماعی شرکت می ورزند.»<sup>11</sup>

به هر حال ظاهراً «حزب» واژه ای حبشی است که به زبان عربی راه یافته و در اصل به معنای گروه و دسته خاصی می باشد که دارای اهداف مشترک هستند.<sup>12</sup>

آنچه در تعریف لغوی حزب مهم است این نکته است که لغت مذکور همواره به گروهی از مردم اطلاق شده است که عقیده و مسلک واحدی دارند و از هدف واحدی دفاع می کنند و محاصره و مخاصمه در درون آن راه ندارد و از ریشه آن مفاهیم و معانی دیگری مشتق شده که در موقعیتها و زمینه های مختلف به کار می رود. بنابراین یکی از مشخصات احزاب، جمع بودن، گروهی بودن و... است. حال این سوال پیش می آید که چه چیزی این تشکیلات و اتحادهای گروهی را از سایر گروهها متمایز می کند و مفهوم سیاسی به آن می دهد؟ زیرا همان طور که در فرهنگهای ویستر، آکسفورد، دهخدا و معین ملاحظه شد، کلمه «Party» و معادل فارسی آن «حزب» در یکی از تعاریف به گروه سیاسی (Political Party) یا سازمان «تشکیلات سیاسی» معنی شده است. پاسخ این سوال روشن است: «نوع هدف» مشخصه اصلی مفهوم سیاسی حزب است. سوال دیگر آنکه هدف حزب در مفهوم سیاسی چیست؟ هسته علم سیاست قدرت است. از طرفی هرگاه عده ای گرد هم آیند و تشکیلاتی به راه اندازند قطعاً هدفی را دنبال می کنند و این هدف است که خط مشی گروه را مشخص می کند. اگر هدف گروهی «قدرت در سیاست» باشد، آن گروهها و تشکیلات لقب گروههای سیاسی به خود می گیرند (در مورد «قدرت» در انتهای این فصل بیشتر سخن خواهیم گفت).

آنچه بیان شد خلاصه ای بود از تعاریف لغوی حزب که قطعاً نیاز خوانندگان کتاب حاضر را برآورده نخواهد کرد. بنابراین بر خود واجب دانستیم تا تعاریف صاحب نظران بنام را نیز در این باره پی جو شویم و بررسی کنیم.

### تعریف اصطلاحی حزب

چنانچه گذشت تعاریف لغوی حزب نه جامع است و نه مانع، برای اینکه بتوان تعریف نسبتاً دقیقی از حزب ارائه داد، مناسب است بیشتر از هر چیز تعاریفی که صاحب نظران و سیاستمداران بزرگ ارائه داده اند بیان شود تا از میان این آرا به تعریف مطلوب خود نایل شویم. تذکر این نکته ضروری است که هر يك از متفکران علوم سیاسی، يك یا چند ویژگی حزب را محور تعریف خود قرار داده اند.

ادموند برک<sup>13</sup> حزب را گروهی از افراد جامعه تعریف می کند که با یکدیگر متحد شده و بر مبنای اصول خاص که مورد قبول همه آنهاست برای حفظ و توسعه منافع ملی می کوشند.<sup>14</sup>

ارنست فرانکلین<sup>15</sup> می گوید: «حزب سیاسی، سازمانی متشکل و استوار برای مبارزه است که در محدوده جغرافیای يك کشور، ایالت، استان و... با کسب مواضع و مناصب حکومتی به اندازه کافی قدرت به دست می آورد (یا می کوشد به دست آورد) که بتواند به هدفهای معنوی و مادی خود تحقق بخشد.»<sup>16</sup>

لنین رهبر انقلاب کمونیستی شوروی سابق و اولین دبیرکل حزب کمونیست شوروی سابق، حزب را چنین تعریف می کند: «يك گروه كوچك از افراد

قابل اعتماد، با تجربه و معتقد به اصول انقلاب که دارای نمایندگان مسوول و وظیفه شناسی در نواحی مهم (کشور) بوده و روابط مخفیانه با آنها و با یکدیگر داشته باشند و اقدامات انقلابی را حرفه اصلی خود قرار دهند.<sup>17</sup>

موریس دوورژه Mourice Duverger (1964) در کتاب احزاب سیاسی، حزب را چنین تعریف می‌کند: «یک حزب... مجموعه ای از گروههای اجتماعی پراکنده در اطراف کشور است (قسمتها، کمیته‌ها، انجمنها و غیره) که از طریق سازمانهای هماهنگ کننده به هم پیوسته‌اند.»<sup>18</sup> این محقق در کتاب اصول علم سیاست تعریف محدودتری را ارائه می‌دهد: «هدف مستقیم احزاب به چنگ آوردن قدرت با شرکت در اعمال آن است. احزاب در پی آنند که در انتخابات، کرسیهایی به دست آورند، نمایندگان و وزرایی داشته باشند و حکومت را به دست گیرند.»<sup>19</sup>

جیمز مادیسن، حزب را عده ای از افراد جامعه می‌داند که: «چه در مقام اکثریت باشند و چه در مقام اقلیت، براساس منافع یا اهداف مشترک خود که با منافع و اهداف سایر افراد و نیز منافع و اهداف دائمی و کلی جامعه در تضاد است، با یکدیگر طرح اعتماد ریخته‌اند»<sup>20</sup>.

زیگموند نیومن، حزب را «سازمان منضبط از اعمال فعال سیاسی جامعه میداند که هدف آنان تسلط برحکومت بوده و برای برخورداری از پشتیبانی عامه، با گروه یا گروههای دیگر که دارای نظریه‌های متعارض با آن هستند به رقابت می‌پردازند»<sup>21</sup>.

گتل (Gettell) می‌گوید: «حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان یافته است که به عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رای خود می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاستهای عمومی خود را عملی سازند»<sup>22</sup>.

اگر بخواهیم نظرات تمام متفکران در تعریف حزب را در این مجموعه ذکر نماییم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود، این مشت نمونه خرور، خود گویای عدم اتفاق نظر اندیشمندان و سیاستمداران در تعریف حزب است. امری که در دیگر واژه‌های مربوط به علوم اجتماعی و سیاسی هم، رخ می‌نماید این است که هر یک از آنها براساس یافته‌های ذهنی و تجارب خود و از ظن خویش حزب را تعریف کرده‌اند، اما با اندک تامل نارسایی تمام این تعاریف روشن می‌شود. بسیاری از این تعاریف بر اساس قضاوتها و بلکه سلايق صاحبان آنها می‌باشد که با واقعیات موجود هیچ تطبیقی ندارد. چنانچه در تعریف فرهنگ آکسفورد، برک، لنین و مادیسن به طرز محسوس می‌شود است. آیا احزاب واقعا در هنگام انتخابات فعال می‌شوند؟ و به جز در وقت انتخابات، جمعیتی ساکت و خاموشند؟ آیا هدف آنها حفظ و توسعه منافع ملی است؟ آیا هدف اصلی احزاب سیاسی، کسب قدرت نیست؟ تعریف لنین شعاری بیشتر نیست که برای تهییج طبقه کارگر و در جهت بیشتر استثمار شدن، سر داده است. در مقابل، تعریف مادیسن بسیار بدبینانه و منفی است، از نظر او حزب موجودی عفن و خطرناک است و همان گونه که کودکان در شب تار از غول می‌ترسند، باید از احزاب سیاسی واهمه داشت. در تعریف فرانکلین «هدفهای معنوی و مادی» مشخص شده است. تعریف اول دوورژه تعریفی مانع نیست و شامل گروهها، سازمانها، دسته‌ها و... نیز می‌شود. تعریف دوم نیز مانع اغیار نیست و شامل گروههای غیررسمی نیز می‌شود. تعاریف نیومن و گتل نیز گرفتار این نقیصه است. پس چه باید کرد؟ آیا از تعریف حزب صرف نظر کنیم و خود را درگیر مناقشات اهل نظر ننماییم؟

به نظر می‌رسد بهترین راه برای به دست آوردن تعریفی جامع و مانع از حزب، نگاهی به ویژگیهای احزاب سیاسی، منشا، خاستگاه و بنیان احزاب سیاسی و اهداف عمده آنها ضروری می‌نماید.

## ویژگیها و اهداف عمده احزاب سیاسی

جوزف لاپا لومبارا<sup>23</sup> یکی از صاحب نظران و متفکران بنام، ویژگیهای حزب سیاسی را در چهار بند زیر خلاصه می‌کند:

- 1- داشتن عمر و موجودیت مستقل از عمر و زندگی سیاسی رهبران خود؛ بدین معنی که با خارج شدن رهبران آن از صحنه سیاست، حزب همچنان به کار خود ادامه دهد.
- 2- گسترش شعبه‌ها و شاخه‌های فعال دائمی در نواحی مختلف کشور و وجود ارتباط و هماهنگی بین آنها از یک طرف و سازمان مرکزی حزب از طرف

دیگر.

3- اراده و تصمیم رهبران مرکزی و محلی در به دست گرفتن قدرت و حکومت، چه در يك دولت ائتلافی و چه به تنهایی (این هدف به تنهایی) برای تحقق یافتن حزب سیاسی کافی نیست.

4- کوشش و سعی برای کسب پشتیبانی و جلب آرای مردم<sup>24</sup>.

چنانچه ملاحظه می‌شود، در بیان لاپا لومبارا گستردگی، ثبات، تلاش برای کسب قدرت، توجه به مردم از مهمترین ویژگیهای حزب سیاسی است. اما هنسی اصلی‌ترین ویژگیهای حزب را در سه بخش زیر خلاصه می‌کند:

1- انتخاب کارگزاران دولت و دوره تصدی آنها از طریق تعیین کاندیداها برای پستهای انتخابی.

2- تعیین خط مشی دولت بر مبنای اصولی که مورد قبول اکثر اعضای آن است.

3- ارائه نگره‌ای کلی و منظم جهت ارائه شیوه زندگانی افراد اجتماع، بخصوص حزبهایی توتالیتر<sup>25</sup>.

البته پر واضح است که دو ویژگی اول به همان بحث تلاش برای کسب قدرت بر می‌گردد. شاید در بیان هنسی آنچه مهم باشد ویژگی سوم است که احزاب سعی می‌کنند که با فشار به افکار عمومی طریقه زندگانی آنها را بر مبنای اصول و ضوابط خود تغییر دهند. حال این تلاش یا از طریق ابزار

دموکراتیک همانند تبلیغات است یا از طریق فشار و زور. این مطلب در احزاب قدرتمند (چه مادی و چه سیاسی) اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

در فرهنگ علوم سیاسی چهار ویژگی برای حزب بیان شده است:

1- حزب باید دارای سازمانهای مرکزی و رهبری کننده و پایدار و ماندنی باشد.

2- حزب باید دارای سازمانهای محلی پایدار بوده و با سازمانهای مرکزی پیوند همیشگی داشته باشد.

3- رهبران مرکزی و محلی حزب باید مصمم باشند که قدرت سیاسی را در چند کشور \_ به تنهایی یا به یاری احزاب دیگر \_ در دست گیرند.

4- حزب باید از پشتیبانی توده مردم برخوردار باشد<sup>26</sup>.

از مجموع بیانات گذشته ویژگیهای اصلی حزب را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

1- حزب تشکیلاتی هدفمند است و هدف آن نیز کسب قدرت سیاسی و به دست آوردن اهرمهای قدرت سیاسی جامعه است. کسب قدرت از طرق قانونی است که با تلاش در جهت به دست آوردن قوای سه گانه کشور و اعمال نفوذ در سیاستها و برنامه‌های جامعه می‌باشد.

2- جلب پشتیبانی اکثریت مردم به منظور رسیدن به اهداف خود که در این راه تغییر سلیق و دیدگاههای مردم در جهت اهداف حزب ضروری

می‌نماید.

3- دارا بودن سازمان منظم مرکزی و محلی و رهبران و ایدئولوگهایی که بتوانند حزب را در راستای اهدافشان رهبر و رهنمون باشند.

4- داشتن برنامه و ایدئولوژی مشخص یا به تعبیر دیگر استراتژی و اهداف میان مدت و درازمدت (اساسنامه و مرامنامه) و تعیین تاکتیکهای اجرایی

براساس آن استراتژی.

به نظر ما این چهار ویژگی از مهمترین و اصلی‌ترین ویژگیهای احزاب سیاسی است که هر حزبی بدون هر يك از آنها عملاً حزب سیاسی موثر و کارآمدی نخواهد بود و بعد از چندی، راهی جز اصلاح خود یا انحلال پیش رو ندارد. تنها نکته‌ای که اشاره بدان ضروری است، طریق کسب قدرت در احزاب

سیاسی است؛ اگر بپذیریم؛ هدف حزب در يك جامعه کسب قدرت سیاسی و اجتماعی در آن جامعه و اعمال نظرات و اصول خود در سطح حاکمیت ملی و فراملی می‌باشد، روش دستیابی به قدرت در کنار این هدف بسیار مهم است. به صورت طبیعی در يك جامعه سالم، راه دستیابی به قدرت، نفوذ بر

اکثریت جامعه چه با ارائه منطقی و درست نظریات و برنامه‌های خود و چه با تزویر و تبلیغات کاذب و برنده شدن در انتخابات است. راهی که قوانین و عرف جوامع بر آن صحه می‌گذارند. اما این تنها راه عملی و استفاده شده احزاب نیست؛ چه بسیار احزابی که با روشهایی چون کودتا و شبه کودتا بر

جامعه مسلط شده‌اند. این احزاب که به احزاب «توتالیتر» معروفند در بسیاری از کشورهای کمونیست سابق و جهان سوم حرف اول را در حاکمیت



می‌زنند، بدون اینکه به دیگران حق کوچکترین اظهار نظری بدهند، اما به نظر می‌رسد که این گونه احزاب فقط در اسم، حزب باشند. به عبارت دیگر اسامی بی‌مسمای هستند که فقط ظاهری از یک تشکیلات مردمی را با خود یدک می‌کشند، زیرا اگر چه این احزاب دارای هدف مشخص (کسب قدرت)، سازمان و تشکیلات منظم و حتی آهین و نیز دارای برنامه و ایدئولوژی روشنی هستند، اما فاقد پشتیبانی مردمی اند. احزابی هم که توسط دولت‌ها تشکیل می‌شوند نیز همین حالت را دارند (در بخش دوم به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت)؛ نمونه آن، احزاب دولتی است که توسط شاه سابق و ایادی آن تشکیل می‌شدند و مثال بارز و حتی مفتضح آن حزب رستاخیز ایران بود. این احزاب تنها نام آن را بر خود دارند و در واقع از مهم‌ترین ویژگی حزب که جلب پشتیبانی مردم و نفوذ از راه‌های قانونی است، برخوردار نیستند.

## فایده و کار ویژه احزاب سیاسی

تاکنون ویژگی‌ها و اهداف عمده احزاب ارائه شد، اما کار ویژه آن و به تعبیر دقیق تر فایده احزاب چیست؟ حزب را به ستون فقرات دموکراسی تعبیر کرده‌اند، زیرا اگر مردم بخواهند در نظام حاکم، صاحب رای و نظر باشند و آن گونه که شایسته حضور مردم است در حاکمیت شرکت کنند، آسانترین و سریعترین راه، تجمع در احزاب سیاسی بر مبنای افکار مشترک و اهداف معین سیاسی است و بدین ترتیب، احزاب در جهت تثبیت روند سیاسی جامعه نقش بسزایی دارند. به عبارت دیگر احزاب سیاسی با متحد کردن گروه معتدایی از مردم، زندگی سیاسی جامعه را از ثبات نسبی برخوردار می‌کنند و از تشنج‌ها و جریان‌ها ناخودآگاه و فلج کننده در جامعه جلوگیری به عمل می‌آورند؛ پس فایده عمده احزاب سیاسی همین امر است، اما با تثبیت روند سیاسی جامعه، احزاب به اهداف دیگری خواهند رسید که این اهداف همان کار ویژه احزاب می‌باشد. این کارهای ویژه عبارتند از:

1- واسطه بین مردم و حکومت از طریق بیان نظرات اعضای حزب به دولتمردان، بیان انتقادات، تدوین سیاست‌های عمومی و در نهایت اعمال نفوذ در حاکمیت به وسیله گزینش نامزدهای انتخاباتی.

2- آموزش سیاسی مردم و بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی و طبعاً توقعات عمومی و عملاً جلوگیری از یکسویه شدن دولت.

3- سازماندهی اعضا و هواداران حزب و ایجاد نظم در بیان نظرات آنها.

4- انتقال مسالمت‌آمیز و قانونمند قدرت از گروه حاکم به گروه دیگر.

اما مطالب فوق یک روی سکه است، زیرا تنها در حالت ایده‌آل، احزاب این گونه هستند و اما روی دیگر سکه، زیان‌هایی است که احزاب بر پیکر جامعه وارد می‌کنند و ما در آینده بدان اشاره خواهیم کرد. متأسفانه فاصله میان ادعاهای رهبران احزاب با واقعیات موجود بسیار زیاد است؛ به طوری که در برخی از کشورها (که کم هم نیستند)، احزاب عملاً وسیله و ابزار دست قدرتمندان اقتصادی است و بدین ترتیب با تحمیل مردم سعی در کسب قدرت دارند و در این میان مردم تنها ناظرانی هستند که تطمیع شده اند.

بنابراین در یک تقسیم بندی عملی باید بین دو نوع حزب تفاوت قائل شد:

1- حزب اصیل که تجمع یافته گروهی از مردم و حامی نظرات آن گروه است و بلکه به عبارت دقیق‌تر حامی همه طبقات جامعه و تامین کننده منافع ملی می‌باشد.

2- حزب طفیلی که حامی و مدافع منافع طبقه خاصی است؛ طبقه‌ای که احزاب، ملعبه دست آنها می‌باشند تا به هر نحو ممکن آنها را به مقاصد خود و کسب قدرت برسانند.

از این بحث می‌گذریم و آن را به محل خود وا می‌گذاریم؛ شاید به هدف اصلی که همانا تعریف نسبتاً جامعی از احزاب سیاسی است نزدیکتر شده باشیم، اما قبل از پرداختن به این مهم، مناسب است نظری به منشا و خاستگاه احزاب سیاسی داشته باشیم.

## منشا و خاستگاه احزاب سیاسی

در مقدمه تذکر این نکته ضروری است که بدانیم حزب، مولود لیبرالیسم است و لیبرالیسم جنبشی است که در پس نهضت اروپائیان علیه عقاید قرون



وسطی به وقوع پیوسته است. در پس فروپاشی نظام حاکم بر جامعه اروپایی قرون وسطی، طبقه جدیدی ظهور کرد که برای نیل به اهداف خود نیاز به تغییرات اساسی در روابط قانونی بین افراد داشت؛ تحول ایجاد شده به طور خلاصه عبارت بودند از:

1- جایگزینی طبقه بانکداران، سرمایه‌داران، بازرگانان و صنعتگران به جای اشراف و زمینداران.  
2- جایگزینی قراردادهای حقوقی جدید که توسط خود بشر وضع شده بود، به جای سنتهای مسیحی قرون وسطی.  
3- جایگزینی عقاید و مرامهای گوناگون فکری، فلسفی و سیاسی به جای اتحاد مذهبی و دینی قرون وسطی.  
4- جایگزینی علم و تفکر علمی به جای مذهب مسیحی و تفکر حاکم بر آن؛ توضیح اینکه محور تفکر مذهب مسیحی، اعتقاد به گناه ذاتی بشر و انسان بود، به گونه‌ای که انسان قرون وسطایی همواره با احساس گناه زندگی می‌کرد، حال آنکه در جنبش رنسانس اصل پیشرفت و ترقی جایگزین آن گردید.

5- تحول شهر و شهرنشینی به جای دهات و دهکده‌ها.

6- جایگزینی اقدام و عمل فردی به جای اقدام و عمل اجتماعی.

7- اکتشافات مهم جغرافیایی (کشف آمریکا و...)، نجوم جدید، ظهور آهسته و مطمئن تکنولوژی جدید و اختراعات و فرضیه‌های علمی مستقل از مذهب مسیحیت.

8- جایگزینی زندگانی اقتصادی جدید به جای روابط اقتصادی کهن.

9- انقلاب در علوم الهی مسیحی و ظهور پروتستانیزم.

بدین ترتیب تحولی شگرف در طرز تلقی و زندگانی انسان اروپایی قرون شانزدهم و هفدهم پیدا شد که مهمترین آنها عبارت بودند از:

1- کلیسا نقش خود را در حکومت و تعیین سرنوشت مردم به دولت‌ها واگذار کرد. دولت‌ها و حکومت‌های مستقل و متفرق اروپایی تشکیل شدند که هر کدام مشکلات خاص و امکانات و تجربیات مخصوص خود را داشتند. این حاکمیت‌های ملی نیاز اساسی به حفظ حاکمیت خود داشتند که این امر تنها از طریق مشارکت مردمی امکان داشت و از اینجا است که احزاب کم‌کم شکل می‌گیرند.

2- حقوق ناشی از مالکیت اقتصادی جایگزین حقوق موروثی و ناشی از اشرافیت شد. طبقه جدید برای بسط حاکمیت خود به اتحاد نیاز داشت و احزاب بستر مناسب این اتحاد بودند.

3- با اکتشافات و اختراعات جدید، نظام مقرر و ثابت سابق به هم ریخت و اصل تغییر و تحول بر جامعه حاکم شد.

4- بازار اقتصادی جهانی ایجاد گردید و سرمایه‌ها با چنان مقیاسی توسعه یافتند که سودجویی‌های ناشی از آن بر زندگانی و سرنوشت جامعه تسلط پیدا کرد. گرچه جامعه و تمدن اروپایی تا آن زمان با چنین جوی بیگانه بود. این طبقه سودجو و نوکیسه برای به دست آوردن قدرت اقتصادی خود چاره‌ای نداشت مگر اینکه قدرت سیاسی را نیز به دست بگیرد و در چنین موقعیتی که روش‌های خشن گذشته ملغی شده بود، دموکراسی چهره پنهان دنیای غرب، جایگزین دیکتاتوری اشراف شد و احزاب چرخ دنده این دموکراسی شدند.

5- تعالیم مذهبی مسیحی آنچنان فاقد قدرت شد که حتی از ارشاد پیروان خود نیز عاجز ماند. دین مسیحی وجه اجتماعی خود را از دست داد و وجه فردی گرفت و کمی بعد، حتی از زندگی فردی نیز بیرون رانده شد و طبعاً نیاز به جایگزینی احساس می‌شد و بی علت نیست که قرون هفدهم و هجدهم خاستگاه علوم اجتماعی و بسیاری از مفاهیم آن است. فرهنگ و احزاب دو نمونه بارز این مفاهیم هستند که پاسخی به نیاز مردم دین‌گریز آن اعصار شدند.

در کنار این موارد یکی از اصلی‌ترین دیدگاه‌های لیبرالیسم، اصل آزادی بود که براساس آن افراد در تعیین سرنوشت خویش آزادند و هیچ حکومتی حق ندارد افراد جامعه را محدود نماید و امکانات لازم جهت پیشرفت و اظهار نظر و تعیین سرنوشت را از آنها بگیرد. دولت‌ها تنها در چارچوب قوانین اساسی حق دخالت دارند و تجاوز به حقوق سیاسی افراد ممنوع است. آرای عمومی است که حکومتی را انتخاب می‌کند. بدین سان این مردم هستند که بر سرنوشت خود حاکم می‌شوند، نه گروه و یا طبقه‌ای خاص. سانسور عقاید و اعمال محدودیت در رفتار فرد ممنوع است و قوانین با رضایت و قبول

اکثریت جامعه وضع خواهد شد. این آزادی رکن لیبرالیسم است که بدون آن لیبرالیسم معنا و مفهومی نخواهد داشت. احزابی که با دموکراسی و لیبرالیسم متولد شدند و رشد یافتند، نهادهایی بودند که در جهت اهداف مذکور قیام کردند. به حداکثر رساندن مشارکت عمومی مردم و کاستن قدرت و نقش افراد در تصمیمات سیاسی و به اصطلاح مردم سالاری به جای فردسالاری وظیفه ای است که لیبرالیسم بر عهده خود قرار داده بود و احزاب سعی در برآورده کردن این وظیفه داشتند. در این گونه جوامع که اکثریت باید حاکم باشد و اقلیت تابع و در عین حال افراد از حقوق مساوی و آزادی برخوردار باشند، می‌باید مردم را با وظایف خود آشنا ساخت و این مهم را احزاب به عهده گرفتند. احزاب نقش مهمی در آماده کردن مردم در پذیرش زندگی سیاسی جدید به عهده داشتند و کم‌کم آنچنان بسط یافتند که در اکثر جوامع غربی حیات سیاسی (طی کردن مدارج سیاسی، چه اجرایی و چه نمایندگی مجلس) بدون حضور مستمر در احزاب ممکن نبود.

البته بر محققان علوم سیاسی و تاریخ جدید غرب پوشیده نیست که لیبرالیسم در عمل دچار تناقضات فاحشی شد: اولاً؛ لیبرالیسم در عمل مدافع آزادی کسانی گردید که دارای مال و ثروت بسیار بودند.

ثانیاً؛ اعمال قانون در جامعه لیبرال توسط دولت‌ها به گونه‌ای است که منافع سرمایه داران بیشتر از عامه مردم تامین می‌گردد، یا به عبارت دقیق‌تر حکومت قانون محدود به این شد که سرمایه داری ضرر نبیند.

بنابراین در جوامع لیبرالی افراد واقعاً آزاد هستند، اما تنها برای اینکه آزادی خویش را خریداری کنند و در حاکمیت و حکومت شرکت نمایند و در حقیقت اقلیت محدودی توانایی و قدرت خرید این آزادی گرانها را دارند. دلیل این تناقض در ترسیم کنندگان اصلی نظریه لیبرالیسم است که آنها مالکین و سرمایه داران بزرگ بودند؛ اگر چه در حرف، لیبرالیسم مدافع آزادی فردی است، اما فاصله این ادعا تا عمل فاصله شرق تا غرب عالم است. در این حالت توده مردم برای خریداری آزادی و توان مشارکت در حاکمیت چاره ای جز پیوستن به احزاب را ندارند و از طرف دیگر رهبران احزاب سهم بسیار کمی را برای اعضا قائل هستند و تنها رهبران می‌توانند در حاکمیت، حضوری فعال داشته باشند، یا به عبارتی دیگر توده مردم حق دارند به آنچه رهبران می‌گویند تن در دهند و سران احزابی که بتوانند مردم بیشتری را در جهت اهداف خود بسیج کنند، برنده میدان و حاکم بر سرنوشت آنها خواهند شد. تولد و توسعه احزاب در غرب می‌تواند بسیار آموزنده باشد. در جریان انتخابات، افراد سرشناسی که از یکی از نامزدها حمایت می‌کردند، کمیته‌های انتخاباتی را تشکیل می‌دادند. از طرف دیگر در مجالس شورا، نمایندگان همدل و هم‌رای برای اقدامات مشترک، گروه‌ها و فراکسیون‌های پارلمانی را تشکیل می‌دادند؛ بدین ترتیب از همکاری نمایندگان در مجلس و اتحاد کمیته‌های انتخاباتی، نخستین احزاب سیاسی شکل گرفتند. عملاً در این فرایند مردم نقش چندانی نداشتند و تنها نخبگان اقتصادی و سیاسی گرداننده و اداره کننده بودند. در آمریکا این روند پیچیده‌تر بود (در فصل چهارم این موضوع را به بحث خواهیم کشید).

## پایه‌های احزاب سیاسی

در کتاب «بنیادهای علم سیاست»<sup>27</sup> برای شکل‌گیری احزاب سیاسی پنج اصل و پایه مجزا بیان شده است که در اینجا به صورت خلاصه بیان و نقد می‌شود:

**1- طبیعت انسان:** گروهی از مردم طبعاً محافظه کارند و برخی ترقی خواه. این گونه طبیعت متفاوت باعث تشکیل احزاب محافظه کار، لیبرالیستی و سوسیالیستی می‌گردد.

اما واقعیت این است که طرح این چنین مباحثی، ساده‌انگاری‌ای بیش نیست. اگر چه انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است و ناگزیر از تنظیم روابط خود با دیگر افراد و جامعه می‌باشد، اما اینکه طبعاً به تفکر حزبی گرایش داشته باشد، سخن دیگری است. گرچه طبع و نفس انسان بر اثر دوری از مبدا وجود و جدا شدن از وحدت عالم لاجرم نیاز به پیوستن به امور دیگر را دارد، اما این هم‌چندان ربطی با تشکیل حزب ندارد. چنانچه گذشت، حزب پایه در تفکر لیبرالیستی و حکومت برخاسته از آن دارد ولیکن نباید فراموش کرد که سامان لیبرالیسم نه تنها پایه در ذات انسانها ندارد، بلکه شاید خلاف جریان فطرت آنها نیز باشد.

**2- منافع متضاد اقتصادی:** این اصل، پایه واقعی احزاب سیاسی است. به عبارت دیگر دو طبقه استثمارشدهگان و استثمارکنندگان از راه تشکلهای سیاسی خاص خود از هم جدا شده و رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند.

چنانچه در مباحث قبل عنوان شد، آزادی در مفهوم جدید، خریدنی است و یکی از راههای کسب آن ورود به احزاب سیاسی می‌باشد. اما آیا کلیت پایه دوم می‌تواند قابل پذیرش باشد؟ آیا واقعا دو طبقه استثمارشوندگان و استثمارکنندگان رو در روی هم هستند؟ یا اینکه دو گروه از استثمارکنندگان در جهت کسب قدرت بیشتر مقابل هم قرار می‌گیرند و استثمارشوندگان تنها تماشاگرانی هستند که به بازی گرفته شده‌اند؟

**3- عامل محیطی:** عامل توارث و خانواده... افراد به طور خانوادگی به حزب خاصی گرایش دارند و بندرت می‌توان پدر و فرزندی را پیدا کرد که به دو حزب سیاسی متمایز تمایل داشته باشند. اگر این سخن درست باشد (که البته به صورت موجه جزئیه درست است)، باید عامل تربیت خانوادگی و سنن محلی و محیطی را به عنوان عاملی مهم برای تکامل و شکوفایی احزاب نام برد. گرچه بسیاری بر این عقیده‌اند که این نظریه تنها در رابطه با افراد ضعیف مصداق پیدا می‌کند و افراد قوی به هیچ وجه تابع محیط و خانواده خود نیستند و تا اندازه زیادی می‌توانند تاثیرگذار نیز باشند. اما از این واقعیت نیز نمیتوان گذشت که اکثریت مردم بیشتر دوست دارند تاثیرپذیر باشند و از بزرگان خود تبعیت کنند.

**4- حس نژادی:** تنوع نژادی و وجود اقوام مختلف نیز موجب پیدایش احزاب گوناگون شده‌اند.

**5- زمینه دینی و مذهبی:** در کشورهای غربی که اساس احزاب برپایه سکولاریزم می‌باشد، این زمینه نه تنها مطرح نیست بلکه دقیقا ضدیق با این جریان مشهود است؛ البته در این کشورها احزاب مسیحی نیز فعالیت دارند، اما این گونه نیست که مسیحیت به مثابه ایدئولوژی و مکتب این احزاب باشند.

البته در کشورهای اسلامی که دین پایگاه بسیار قوی دارد، می‌تواند عامل اتحاد افراد در حزب خاص سیاسی بشود. درباره چگونگی شکل‌گیری این فرایند در فصل چهارم بحث خواهیم کرد.

**6- عامل اقتصادی:** این عامل از مهمترین عوامل تشکیل احزاب سیاسی در جهان معاصر است. امری که جز ذاتی لیبرالیسم غربی است و به هیچ وجه از آن جدا نیست و به نظر ما احزاب سیاسی نیز بیشتر بر اساس این عامل (لااقل در کشورهای سرمایه‌داری) شکل گرفته‌اند.

## بازگشت به تعریف احزاب سیاسی و نگاهی به اصل قدرت در سیاست دینی<sup>28</sup>

در مباحث گذشته تلاش کردیم تا به تعریفی جامع و مانع از حزب سیاسی دست یابیم و اکنون به نظر می‌رسد حزب سیاسی را بتوان چنین تعریف کرد: تجمع گروه معتدبایی از مردم جامعه که دارای عقاید و اهداف مشترک هستند، در تشکیلات و سازمانی منظم با ایدئولوژی و استراتژی معین و اساسنامه و مرامنامه مدون که توسط رهبران و نخبگان سیاسی جامعه هدایت می‌شود و این امر به منظور کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در آن از طریق راههای قانونی است.

در این تعریف بر عناصر: مردم (آن هم در تعداد قابل توجه)، وحدت عقیده و هدف، تشکیلات و سازمان منظم، ایدئولوژی و استراتژی حزب، رهبری حزب، کسب قدرت و انسجام و قانونگرایی و قانونمندی، تاکید شده است.

لازم می‌دانیم در میان این عناصر هفتگانه به عنصر مهم و اساسی «کسب قدرت» در تعریف حزب اشاره کنیم؛ از آنجا که در جامعه ما، قدرت همواره مساوی با فساد و طبعاً مورد تنفر مردم بوده است، لذا بعد از انقلاب اسلامی سعی در انکار آن در صحنه سیاست شد؛ بر این اساس در تعریف حزب سعی شده است که آن وسیله‌ای جهت کسب قدرت، قلمداد نشود؛ البته ارائه تعریف جدید از هر واژه‌ای اشکال ندارد، به شرط اینکه این تعریف مبتنی بر واقعیات باشد؛ اینکه نام شب تاریک را روز روشن بگذارند و در وصف روشنی و آفتاب سخن برانند، سخنی شعرگونه است نه نظریه‌ای علمی که زینده مباحث علمی باشد.

در دوره جدید، «قدرت» هسته مرکزی و ثقل سیاست است و روابط سیاسی داخلی و روابط بین‌المللی بر اساس قدرت تبیین می‌شود و تمام مبارزات احزاب، در جهت کسب قدرت است و اصولاً کلید فهم مسائل سیاسی، شناخت درست مبارزه برای کسب، حفظ و نمایش قدرت است. این

مبارزه لزوما همراه با خشونت نیست، بلکه قدرت؛ یعنی کنترل دیگران از راه‌های ممکن و با استفاده از ابزار مهار موجود و این طرق و ابزارها به اندازه کافی متنوع و قابل قبض و بسط هستند. نفوذ بر ارکان اصلی تصمیم‌گیری (قوه مجریه، مجلس قانونگذاری و...) از مهمترین ابزار و روش‌های کسب قدرت، کنترل و مهار موثر دیگران است. رسانه‌های گروهی و تبلیغاتی نیز از دیگر ابزار مهم کسب و حفظ قدرت است که به وسیله آن، توانایی ایجاد زمینه‌های ذهنی قبول نظرات صاحبان قدرت ایجاد می‌شود؛ البته راه‌های خشونت آمیزی چون کودتا و اعمال فشار و اختناق نیز از دیگر راه‌های کسب قدرت و مهار خواسته‌های مردم یک جامعه است و این راه (که از جانب بسیاری از صاحبان قدرت و حاکمیت اعمال می‌شود)، نه تنها مطلوب نیست، بلکه بدترین راه دستیابی به قدرت است، زیرا در روش مهار، تنها صداها را، آن هم با خشونت و زور در گلو خفه می‌کنند و اگر روزی این صداها مجال یابند، مبدل به فریاد و شورش و در نهایت انقلاب می‌شوند؛ اما اگر راه کسب قدرت با ابزار قانونی و روش‌های روان شناختی باشد، دلها، ذهنها و عقول تابع می‌شوند که در این صورت، تنظیم صحیح رفتار اجتماعی و اعمال نظرات حاکمیت علی‌رغم وجود مخالفت‌های پراکنده (که در چارچوب قانون محترمند) به آسانی محقق می‌شود و این امر با مشارکت‌های عمومی نیروهای اجتماعی و سیاسی که در مهمترین نمود آن احزاب سیاسی است، میسر است.

اما از آنجا که سیاست و قدرت همواره موجب فسادهای عملی بوده‌اند و از طرف دیگر تبلیغاتی که به ظاهر برای طرفداری از دین اما فی الواقع به جهت بیرون راندن متدینین از صحنه‌های مسائل سیاسی \_ اجتماعی بوده، موجب شده‌اند تا تصور قدرت در میان نیروهای متدین و مسلمان تلقی به قبول نشود و نه تنها در تعریف حزب آن را مغفول بگذارند، بلکه در سیاست نیز آن را به حساب نیاورند.

اما واقعیت غیر از این است:

اولاً: نه تنها در اسلام «قدرت» فی نفسه بد نیست، بلکه «اسلام به یک معنی قدرت را تبلیغ کرده است... قدرتی که از آن همه صفات عالی انسانیت برمی‌خیزد و قدرتی که از آن، مهربانی، رحم، شفقت، احسان و دیگر صفات عالی انسانیت برمی‌خیزد. در اسلام بدون شك دعوت به قدرت و توانایی شده است و نص قرآن و احادیث ما (به این دعوت اشعار دارد)... عزت؛ یعنی مقامی منیع داشتن و در آن حد قدرت داشتن که کسی نتواند انسان را خوار و ذلیل کند، در اسلام ممدوح است...»<sup>29</sup>

چنانچه استاد شهید آیت الله مطهری (رحمه‌الله علیه) در کتاب‌های «انسان در قرآن» و «انسان کامل»<sup>30</sup> تذکر داده‌اند: «قدرت؛ یعنی نیرویی که با شعور و ادراک و خواست توأم است، اما خواست در آدمی تابع اراده است و اراده نیز تابع و تحت فرمان عقل». پس قدرت، صفت و کمال خدادادی است که اولاً تابع دو نیروی عقل و اراده است و ثانیاً در دایره مادیات و معنویات جریان دارد و اگر مادیات تحت ضابطه عقل درآید و امیال نفسانی تحت حکومت برهان و قانون عقلی درآید، آزادی معنوی که ارزشمندترین آزادی انسانی است، رخ می‌نماید؛ پس نه تنها قدرت بد نیست، بلکه از ویژگی‌های انسان متعالی است که قدرتمند باشد؛ منتها قدرتی که مورد علاقه اسلام است؛ نه قدرت به معنای غربی آن.

توضیح اینکه قدرت، کمال است اما تنها کمال انسان نیست، بلکه کمالی است که انسان را مجهز و مسلح می‌نماید تا در جهت اهداف انسانی خود گام بردارد. اینکه امیرالمومنین (سلام الله علیه) در وصیت خود به فرزندان‌شان می‌فرماید: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً»<sup>31</sup>؛ یعنی اینکه قدرت خود را در جهت کمک به مظلوم و جلوگیری از ظالم و ظلم صرف نماید و گرنه انسانی که ضعیف است، نه قدرت جلوگیری از ظلم را دارد و نه توان مقابله با ظالم و یاری مظلوم را. پس اسلام، جامعه اسلامی را به قدرتمند شدن و قدرتمند بودن در معنای صحیح آن توصیه می‌کند.

ثانیاً: در اسلام «ضعف» رد و تقبیح شده است. پیامبر گرامی اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌فرماید: «ان الله عزوجل ليغض المومن الضعيف، الذي لادين له. و ما للمومن الذي لادين له؟. قال: الذي لاينهي عن المنكر.»<sup>32</sup> همانا خداوند عزوجل مومن ضعیف را دوست ندارد. این مومن همانند این است که دین ندارد. عرض شد: مومنی که دین ندارد کیست؟ حضرت فرمود: «آنکه از منکر نهی نمی‌کند». چنانچه در روایت نبوی می‌بینیم مومنی که ضعیف باشد از نظر اسلام دین ندارد. یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، داشتن توانایی و قدرت است و باید توانایی و قدرت را کسب کرد. چنانچه در روایت دیگری از امام صادق (سلام الله علیه) سوال شد که امر به معروف و نهی از منکر بر چه کسانی واجب است؟

ایشان فرمودند: «انما هو علي القوي المطاع»<sup>33</sup>: آن فقط بر فرد قدرتمندی که مورد اطاعت است، واجب است. «کسی که قدرت ندارد، از او پیروی و اطاعت نیز نخواهد شد و جامعه‌ای که ضعیف و ذلیل باشد، نه تنها اسوه و الگویی پیروی نیست، بلکه شایسته نابودی و شکست و حقارت می‌باشد. اینکه در قرآن و احادیث این همه به اصل «عزت» و نفی «ذلت» تأکید شده است، دلیلی ندارد، جز اینکه خداوند متعال جامعه ضعیف و تو سری خور را به عنوان جامعه اسلامی نمی‌پذیرد. فقهای ما قاعده معروفی دارند به نام «نفی سبیل» که طبق آن نه تنها مسلمانان نباید ضعیف باشند، بلکه بر آنها فرض است از جوامع و افراد غیرمسلمان قویتر و قدرتمندتر باشند. بر طبق این قاعده، هیچ قانونی که موجب ضعف مسلمانان و تسلط غیرمسلمانان بر آنها بشود، قانونیت و مشروعیت ندارد.

مهمترین مدرک این قاعده، آیه کریمه سوره نسا است که می‌فرماید: «ولن يجعل الله للكافرين علي المومنين سبيلا»<sup>34</sup> و هرگز خدا برای کافران بر مومنان راهی (تسلطی) قرار نداده است. «که اشاره به حکم و قانون تشریعی است که به موجب آن هر حکمی که موجب تسلط کفار بر مومنان بشود، حکم شرعی و اسلامی نیست. به عبارت دیگر معنای نفی سبیل، نفی سلطه کفار بر مومنان است و این فقط در صورتی ممکن است که جوامع اسلامی قدرتمند باشند تا هیچ قدرتی طمع در مال و جان آنها نکند. موبد این معنی روایت نبوی (صلي الله عليه و آله وسلم) است که طبق آن می‌فرمایند: «الاسلام يعلو و لا يعلو عليه؛ اسلام بلند مرتبه است و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد.»<sup>35</sup> چنانچه فقهای بزرگوار تذکر داده‌اند منظور از روایت مذکور خبر نیست، بلکه انشا حکم است؛ یعنی مسلمانان متدین باید در مقام والایی باشند و هر حکم و قانون و روشی که موجب سلطه کفار بر مسلمانان و جوامع اسلامی بشود، محکوم و مطرود است. بنابراین طبق این قاعده نه تنها هیچ قانونی که موجب تسلط کفار بر مومنین بشود، قابل وضع نیست، بلکه هر رابطه‌ای که بین جوامع اسلامی و غیراسلامی بر قرار می‌شود باید به گونه‌ای نباشد که موجب تسلط بیگانگان بر مسلمانان شود و این امر امکان ندارد مگر در يك صورت و آن؛ قدرتمند بودن جوامع اسلامی است. پس سیاست اسلامی نیز با قدرت همراه است و جامعه اسلامی باید جامعه‌ای قدرتمند باشد؛ نه تنها در روابط بین الملل، بلکه در داخل نیز حاکمیت و دولت باید قدرتمند و مقتدر باشد تا طمع سوء استفاده منحرفان و بیگانه پرستان را برنینگیزد؛ بدیهی است که کسب و حفظ این قدرت فقط در صورتی ممکن است که میان حاکمیت و مردم فاصله‌ای نباشد. به عبارت دیگر، دولت و دیگر ارکان اجرایی و تصمیم‌گیری در اختیار مردم باشد و آنها نه تنها خود را در حاکمیت سهیم بدانند، بلکه آن را از خود بدانند؛ در این صورت است که قدرت واقعی حاصل می‌شود. مشارکت جدی و همه جانبه مردم در همه امور، اصل اصیل و رکن رکن قدرت صحیح و تا حدود زیادی دور از فساد و ریا می‌باشد و در این نقطه است که به اعتباری احزاب نقش اساسی خود را پیدا می‌کنند.

چنانچه گذشت، احزاب در تعریف صحیح با سازماندهی تعداد معتناهایی از مردم، هم نظم و انضباط را در میان اعضای خود تقویت می‌کنند، هم قانونگرایی و قانونمداری را و هم مشارکت در همه امور از راههای قانونی را. بدین ترتیب مردم بدون اینکه در رویارویی‌ای خشم آلود و غیرصحیح در مقابل هم قرار گیرند، بر اساس روابط صحیح و قانونی و با رعایت نظم در امور اداره جامعه سهیم می‌شوند و طبیعی است که گروهی از مردم که تحت نام حزب معینی فعالیت می‌کنند و با روشهای درست و قانونی حاکمیت را به دست آورده‌اند، نه تنها از قانون تخطی نخواهند کرد و رعایت آن را بر خود واجب می‌دانند، بلکه اگر از قانون فراتر رفتند و خواستند از آن منحرف بشوند، احزاب و گروههای مردمی دیگر، راه آنها را سد می‌نمایند و جلوی انحرافات احتمالی را می‌گیرند.

اما در جامعه اسلامی که اصلی ترین رکن آن ولایت فقیه است، در راس آن فقیه عادل و عالم قرار دارد. بدین ترتیب قدرت سیاسی تنها در جهت منافع توده‌های مردم و در جهت تعالی و تکامل معنوی و مادی جامعه صرف می‌شود و فسادهایی را که امکان دارد همراه قدرت باشد، مهار می‌نماید. احزاب نیز در این جامعه تابعی از حاکمیت هستند، بدین معنی که هم نقش نظارتی بر قوای سه گانه را دارند و هم در صورت جلب پشتیبانی مردم در حاکمیت نقشی موثر دارند؛ مثلا وقتی کرسیهای مجلس شورای اسلامی را به دست می‌آورند، طبقا قوانین را در جهت اهداف از پیش اعلام شده و مقبول اکثریت، سوق می‌دهند، یا قدرت اجرایی کشور را با نامزد کردن فرد مورد نظر خود به دست می‌آورند و برنامه‌ها و طرحهای خود را اجرا می‌نمایند و یا این که درشوراهای شهر و روستا، در مسائل رفاهی، اجرایی و بهداشتی شهر و روستا سهیم می‌شوند، اما این همه در محدوده تبعیت از قوانین

اسلامی، فقه مترقی اسلامی و ولایت فقیه است.

ثالثاً: از نظر اسلام قدرتی که مولود فساد و موجب تباهی اینا بشر باشد، نفی و طرد شده است. اگر قدرت در جهت امیال نفسانی باشد، تنزل دادن انسان در حد حیوانی صرف است و این قدرت، تحمیل زور و خواست نفسانی گروهی خاص بر اکثریت جامعه است؛ حال چه با زور و خشونت همراه باشد و چه با روشهای به ظاهر دموکراتیک.

تباهی دنیای غرب این است که آنها همه چیز را در خدمت قدرت می‌خواهند و صاحبان قدرت همه پدیده‌ها و کمالات انسانی را تابع نفسانیت خود کرده‌اند؛ علم، حزب، مطبوعات و رسانه‌های گروهی، حاکمیت سازمانهای بین‌المللی و شعارهای بشردوستانه همه در اختیار صاحبان زر و زور است. این همان منطق و سیاست معاویه است که امروز با رنگ و لعاب زیباتری تزیین و بر جهان حاکم شده است.

پس قدرتی که در جهت اهداف بلند و عالیه اسلامی و انسانی باشد نه تنها منفور نیست، بلکه ممدوح است؛ همان طور که تشکیل نظام قدرتمند جمهوری اسلامی خدمت بزرگی به بشریت بود و کسی نمی‌تواند منکر آن شود و اگر این نظام ضعیف بود با اولین تعرض و حمله دشمنان داخلی و خارجی شکست می‌خورد.

پس باید در عنصر سیاست، قدرت را ملحوظ داشت و در تعریف حزب نیز کسب قدرت را مدنظر قرار داد. اما آنچه فارق سیاست دینی از سیاست غیردینی است و آنچه حزب در مفهوم اسلامی را از حزب به مفهوم غیراسلامی آن جدا می‌کند، این است که در اسلام، قدرت هدف نیست، بلکه وسیله پیاده کردن اهداف بلند دینی \_ انسانی است، برخلاف سیاست غربی که قدرت، هدف و کمال اصلی است، زیرا به وسیله آن خواسته‌های نفسانی صاحبان قدرت تامین می‌شود.

این بحث نیاز به توضیح مفصل‌تری دارد، اما چاره ای نداریم که به همین مقدار بسنده کنیم.

در فصل بعد به زمینه‌های پیدایش احزاب سیاسی، سازمان درونی آن، طبقه بندی احزاب، نظامهای حزب، تفاوت حزب سیاسی از دیگر تشکلهای مردمی و سرانجام مزایا و معایب احزاب سیاسی خواهیم پرداخت.

اما سوالی که باقی می‌ماند این است که آیا تعریفی که ارائه شد با موضوع مورد بحث این کتاب؛ یعنی حزب جمهوری اسلامی ایران تطبیق دارد یا خیر؟ در فصل سوم که به بحث حزب در قرآن می‌پردازیم، این موضوع را به تفصیل به بحث خواهیم گذاشت. زیرا به نظر ما حزب جمهوری اسلامی بیش از آنکه به حزب به مفهوم غربی و متداول آن نظر داشته باشد، پایه در «حزب الله» قرآن دارد و رهبران و موسسان آن به دنبال یافتن الگوی حزب اسلامی و الهی براساس تفکرات دینی - اسلامی بوده اند.

Party -1

2- گروه علوم ریاضی - هندسی که شاخه رشته‌های فنی، مهندسی جزو آن هستند و همچنین گروه علوم الهی و دینی نیز از دیگر دسته‌های علوم می‌باشند، اما چون بیرون از بحث حاضر ما هستند، از طرح آنها صرف نظر کردیم.

3- Webster's New World Dictionary.Third Edition P:1037.1984.

Political group -4

Middle English -5



Old French -6

Latin -7

8- Oxford Advanced learner's Dictionary. Fourth Edition. 1989. P:901.

9- دکتر عباس آریانپور کاشانی. فرهنگ کامل انگلیسی \_ فارسی. ج ششم. تهران، امیرکبیر، 1372. ج چهارم، ص 3797

10- لغت نامه دهخدا، ج ششم، ص 8908

11- دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، تهران امیرکبیر، 1364، ج 1، ص 1352.

12- در فصل سوم به گسترش این لغت در قرآن خواهیم پرداخت.

13- E.Burke

14- احزاب سیاسی، دکتر حسن محمدی نژاد، ص 34

15- Ernest Franklin

16- مبانی سیاست و حکومت نوین، دکتر محمود کتابی، ص 109

17- احزاب سیاسی، دکتر حسن محمدی نژاد، ص 35 - 36

18- همان، ص 37 - 38

19- همان، ص 38

20- همان، ص 35

21- همان، ص 39

22- بنیادهای علم سیاسی، عبدالرحمان عالم، ص 343

23- Joseph Lapalombar

24- احزاب سیاسی، دکتر محمدی نژاد، ص 40-41

25- Totaliter

26- فرهنگ علوم سیاسی، غلامرضا علی بابایی، کتاب سوم، ج پنجم، ص 1

27- ر. ک. بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمان عالم، ص 347-348

28- ما بر کلمه ترکیبی «احزاب سیاسی» تاکید داریم، زیرا چنانچه در مبحث «تعریف لغوی حزب» روشن شد، کلمه «Party» یا حزب به تنهایی تامین کننده منظور ما در مبحث حاضر نیست، بلکه باید واژه «Political» یا سیاسی به آن اضافه شود تا بتوان آن را جزو مباحث علوم اجتماعی و سیاسی «

Politics» آورد. تشکیلاتی که وجه سیاسی منظم نداشته باشد، در حقیقت حزب نیست؛ بلکه نوع دیگری از تشکیلات است. در فصل دوم کتاب حاضر

ضمن مبحث انواع تشکلهای موضوع، بیشتر شکافته شده است.

29- استاد شهید آیت الله مطهری، انسان کامل، ص 263 الی 265

30- انسان در قرآن، ص 22-25 و انسان کامل صفحات 261 به بعد

31- نهج البلاغه، نامه 47، فرزندان (امام حسن و امام حسین) دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

32- کافی، ج 5، ص 59، روایت 8353 \_ الوسائل، ج 16، ص 122

33- همان، روایت 8354

34- النسا، 141

35- من لایحضره الفقیه: ج 4، ص 334 (الوسائل، ج 26، ص 125)



